

زن در شعر پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد

طاهره سپیدرزای

عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

چکیده

یکی از ره‌آوردهای انقلاب مشروطه توجه به مسائل و حقوق زنان بود که در قرن اخیر به طور چشمگیر در ادبیات اعم از نظم و نثر نمود یافته است. بنابراین ادبیات معاصر یک منبع مطالعاتی غنی درباره‌ی موضوع زن به حساب می‌آید و طبیعتاً اشعاری که زنان در این حوزه سروده‌اند مستلزم توجه و تعمق بیشتری است. این مقاله در نظر دارد موضوع "زن" را در اشعار سه شاعر زن برجسته‌ی معاصر یعنی پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد مورد مطالعه قرار دهد و ذهنیت شاعران مذکور را در این باب تبیین نماید.

واژگان کلیدی: پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد، زن، جامعه.

۱- مقدمه

تنها تاریخ نیست که حوادث، رویدادها و جریان‌های مختلف جوامع بشری را ثبت و منتقل می‌کند، ادبیات نیز با انعکاس هنری مسایل فردی و اجتماعی مددکار تاریخ است و چه بسا راستگوتر و ریزبین‌تر. بنابراین یک راه مطمئن برای شناخت مسایل اجتماعی هر دوره رجوع به ادبیات آن زمان است. در جریان انقلاب مشروطه و پس از آن، موضوع زن و حقوق و مسائل او در ایران مورد توجه قرار گرفت و در شعر شاعرانی چون میرزاده‌ی عشقی، ایرج میرزا، نسیم شمال و دیگران انعکاس یافت. پس از آن به موازات تحول در قالب و محتوای شعر، جایگاه زن و نگرش به او نیز تغییرات بنیادی داشته است. در این میان طبیعی است شاعران زن به اقتضای زن بودنشان نسبت به موضوع حساس‌تر بوده باشند، زیرا آنان تماشاگر نبوده‌اند بلکه در متن ماجرا حضور داشته و با تمام وجود نیازها، مشکلات، دغدغه‌ها و رویاهای زنان را لمس کرده‌اند. از این رو آنچه از مسائل زنان در شعر آنان منعکس شده حاصل دریافت مستقیم، بی‌واسطه و در نتیجه واقعی‌تر است. این مقاله در نظر دارد شعر سه شاعر زن برجسته‌ی معاصر یعنی، پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد را از منظر زنانه‌ها بررسی کند. شاعران مذکور با وجود تفاوت‌های زیادی که در سبک شعر و زبانشان وجود دارد، حداقل در یک نقطه مشترکند و آن این‌که موضوع زن دغدغه‌ی آنان بوده و اندیشه‌شان را به خود معطوف داشته است. به‌ویژه که هر سه نفر در زندگی خانوادگی خود طلاق را تجربه کرده‌اند و هریک به فراخور زندگی خود با نظام مردسالار جامعه برخورد داشته‌اند.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- پروین اعتصامی:

رخشنده‌ی اعتصامی، متخلص به پروین در سال ۱۲۸۵ ش. در تبریز متولد شد. در کودکی به تهران آمد و تا پایان عمر کوتاهش در آن‌جا زیست. پدرش یوسف اعتصامی مردی روشنفکر و نویسنده بود که با انتشار کتاب **تربیت نسوان آگاهی** و علاقه خود را به مسائل زنان نشان داده بود.

وی اهتمام ویژه‌ای به تعلیم و تربیت و پرورش استعداد شعری دخترش داشت و مقدمات ادبیات فارسی و عربی را خود به او آموخت. پس از آن پروین وارد مدرسه‌ی دخترانه‌ی آمریکایی شد و دوران تحصیل را در آن‌جا گذراند. در سال ۱۳۱۲ با پسر عموی پدرش ازدواج کرد و به کرمانشاه رفت، اما این وصلت مناسب نبود و شاعر پس از دو ماه و نیم زندگی مشترک از همسرش جدا شد و به تهران بازگشت و در فروردین ۱۳۲۰ در سن ۳۵ سالگی به

بیماری حصبه درگذشت. دیوان او نخستین بار در سال ۱۳۱۴ چاپ شد که شامل ۲۴۸ قطعه شعر در قالب‌های مختلف است که از این مقدار ۶۵ قطعه به‌منظره اختصاص یافته است. تبحر پروین در فن مناظره شهرت زیادی برایش فراهم آورده است. (ر.ک. دیوان پروین اعتصامی، مقدمه: ۱۳۸۴)

در مورد زبان و محتوای شعر پروین قضاوت‌های بسیار کرده‌اند. اما دو نظر متفاوت وجود دارد که افراد بسیاری را گرد خود جمع کرده است. دسته‌ی اول نظر کسانی است که پروین را نابغه‌ای در عرصه شعر می‌دانند و او را بزرگترین شاعر زن ایران به حساب می‌آورند. مقدمه ملک‌الشعرای بهار بر دیوان پروین شاهد گویایی برای این نوع تحسین و ستایش‌هاست. دسته‌ی دوم منتقدان پروینند که سنت‌گرایی وی را در قلمرو زبان و اندیشه و احساس نفی می‌کنند و او را مقلد ناصر خسرو و سنایی می‌نامند و شعرش را ملال آور، یکنواخت، بی‌روح و فاقد معیارهای شاعرانگی معرفی می‌کنند و از این‌که به شعر نو بی‌اعتنا بوده مستحق سرزنشش می‌دانند. در این‌جا ابتدا نظر پروین را درباره جایگاه زن بیان می‌کنیم و سپس به بررسی نظر محققان خواهیم پرداخت. شاعر در خطابه‌ای که در سال ۱۳۱۳ به‌مناسبت جشن فارغ‌التحصیلی خود از مدرسه ایراد کرده از ستم مرد به زن سخن به میان آورده است و ریشه‌ی بسیاری از تباهی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی را عدم توجه به زنان و ناآگاهی آنان می‌داند: «مرد، هنگام انتقال از دوره‌ی وحشیت به دوره‌ی مدنیت در حق زن که سهیم رنج و الم و شریک اوقات غم و شادی او بود ظلم کرده است. وقتی که از مرحله‌ی محنت به منزل امن و راحت شتافته، زن را موجودی مهمل و آلتی بی‌اراده قرار داده است. در طی این ایام، روزگار مردم مشرق زمین همه‌جا تاریک و اندوه خیز، همه‌جا آکنده از رنج و مشقت، همه‌جا پر از اسارت و مذلت بود. یکی از علمای اجتماعی می‌گوید: در میان امواج بلیات و طوفان‌های حوادث وارده بر شرق، قسمتی از عجز و عدم موفقیت شرقیان به این سبب است که به تربیت زنان التفات نکردند. آن‌ها را عضو عاطل بشریت پنداشته، نصف قوای خود را ضایع نمودند. مادران نومید نادران، اولاد خودشان را به بی‌دانشی بزرگ کردند. اطفال شرق در داخل از تربیت خانوادگی و در خارج از تادیب و تهذیب محروم ماندند. لاجرم اسباب تباهی و تیره‌روزی دست به هم داده، هشتصد میلیون جمعیت آسیا را به تندی و تنزل محکوم کردند. (مجموعه مقالات به‌مناسبت درگذشت پروین اعتصامی، بی تا: ۲۳ تا ۲۶) برخی این سخنرانی را یکی از فصیح‌ترین اعلامیه‌های حقوق زنان در تاریخ معاصر ایران لقب داده‌اند که نشان وقوف و آگاهی کامل پروین از وضع زنان آن روزگار است. (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۱۰)

علاوه بر این در دیوان پروین دو قطعه (زن در ایران و نهال آرزو) و یک قصیده (فرشته‌انس) وجود دارد که در بردارنده نگرانی‌ها و توصیه‌های شاعر در مورد زن ایرانی است و البته این بیان مستقیم است و آن‌چه که با دلالات غیرمستقیم و از میان تصاویر و

گفتگوهای شعر او بر می‌آید بیش از این‌هاست که تا حد امکان بدان خواهیم پرداخت. پروین در قطعه‌ی «زن در ایران» که به‌مناسبت کشف حجاب سروده، عهدپیشین را که پر از نادیده‌گرفتن و انزوای زنان بود نکوهش کرده است:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود
 زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
 کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد
 در عدالت‌خانه‌ی انصاف زن شاهد نداشت
 دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب
 پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود
 زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود
 کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
 در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود
 آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود
 (اعتصامی، ۱۳۰: ۱۳۷۲)

پروین در این شعر با افعال ماضی از ناکامی‌های زن سخن می‌گوید؛ یعنی این که از نظر او این دوره تمام شده است. در لایه‌های شعر پروین احساس رضایت و خرسندی دیده می‌شود و ظاهراً آن را پایان نابرابری‌ها و آغاز حضور زنان در عرصه اجتماع می‌داند و زنان را به حفظ گوهر سادگی و پاکی و پرهیز توصیه می‌کند:

سادگی و پاکی و پرهیز یک یک گوهرند
 گوهر ارزنده تنها گوهر کانی نبود
 (همان، ۱۳۰)

و از تقلید بر حذر می‌دارد: بهر زن، تقلید تیه‌فته و چاه بلاست (همان)
 البته پروین جامعه را در محرومیت علمی زنان مقصر می‌داند و معتقد است که نور علم را به عمد از چشم زن دور داشته‌اند و ابزار دانش آموزی را در اختیارش نگذاشته‌اند و زن در موقعیت فعلی خود مقصر نیست:

نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
 این ندانستن زیستی و گرانجانی نبود
 یکی از توصیه‌های موکد پروین به زنان تلاش برای کسب دانش و آگاهی است چون معتقد است وقتی زن از حلیه دانش بی‌بهره باشد هیچ زیوری پوشاننده عیب نادانی او نخواهد بود. با وجود تاکید بر عفت، پاکی و تقوا، پروین پوشش ظاهری را برای حفظ ارزش‌های انسانی زن کافی نمی‌داند و در جای دیگر می‌گوید:

چشم و دل را پرده می‌بایست اما از عفاف
 چادر پوشیده بنیاد مسلمانی نبود
 (همان، ۱۳۱)

در شعر «نهال آرزو» که آن را به هنگام فارغ التحصیلی از مدرسه سروده است پروین زنان را به کوشش برای آگاهی و دانایی و کسب دانش توصیه می‌کند. او ریشه‌ی محرومیت زنان را در نا آگاهی و جهل آنان و عامل برتری مرد و زن را بر یکدیگر دانایی می‌داند:
 غنچه‌ی زین شاخه‌ما را زیب‌دست و دامن است
 همتی‌ای خواهان تافرست کوشیدن است

تانگویدکس پسر هشیار و دختر کودن است
(همان، ۳۰۰)

به که هر دختر بداند قدر علم آموختن

او حقوق زنان را مطالبه می کند:

نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری
(همان)

از چه نسوان از حقوق خویشتن بی بهره اند

با در نظر گرفتن تمام حقوقی که پروین برای زن مطالبه می کند، زن در شعر او هنوز جنس دوم است اما جنس دوم آگاه و توانمند. اما سالاری در شعر پروین هنوز از آن مرد است. آن چه از نظر پروین ضرورت آموزش دختران را مضاعف می کند نقشی است که در آینده به عهده خواهند گرفت: یعنی مادری:

طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری
(همان)

دامن مادر نخست آموزگار کودک است

در شعر «فرشته‌ی انس» نیز شاعر به تمجید از زن می پردازد و بر اهمیت نقش مادری تاکید می کند:

ز مادر است میسر بزرگی پسران
(همان، ۱۸۶)

همیشه دختر امروز مادر فرداست

اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ بزرگ بوده پرستار خردی ایشان نکته‌ای که قابل توجه است این که پروین دانش را به عنوان مقدمه و لازمه مادرشدن ضروری می داند. به نظر می رسد پروین زنان را غالباً به اعتبار نقش‌هایی که در اجتماع به عهده می گیرند ارج می نهد نه به دلیل ارزش وجودیشان. از نظر او زن مهم و بزرگ است چون روزی مادر می شود و پسران بزرگ را می پرورد و نه دختران و زنان بزرگ را. در این ابیات زن نقشی ایزاری می یابد ایزاری مهم در خدمت اهدافی که جامعه مردسالار برای آن اهداف اهمیت قائل است و با توجه به اهمیت این ابزار باید آن را تکریم کرد و ارج نهاد.

اما پروین به قلب و روح این ابزار پراحساس کاری ندارد مهم این است که زن وظیفه‌اش را خوب انجام دهد و برای خوب انجام وظیفه کردن نیاز به دانش و آگاهی دارد. پس باید آموزش‌های لازم را به او داد، اما خود این وسیله چه نیازها و رویاها و مطالباتی دارد موضوعی است که شاعر درباره‌ی آن سکوت می کند.

با این که پروین در زندگیش مادرشدن را تجربه نکرده است، اما زنان شعر او اغلب در نقش مادر به صحنه می آیند. «عشق به کودکان و کودکی و سادگی و بی‌پیرایگی آن‌ها در شعر پروین موج می زند. در شعر پروین ۲۸ بار واژه «طفل» و ۳۶ بار «کودک» و «کودکی» به کار رفته است. توجه به کودکان به خصوص کودکان یتیم در شعر پروین نمایان گر

یکی از ویژگی‌های رمانتیسیم است و پروین را باید از پیشروان شعر رمانتیک اجتماعی ایران دانست. (اکبری، ۱۳۱: ۱۳۸۶) مادران شعر پروین اعم از واقعی یا نمادین، زنانی کدبانو، مهربان بی‌نهایت دلسوز، مسولیت‌پذیر، گرم و سرد روزگار چشیده، آگاه، فداکار، نصیحت‌گر و اغلب چون «مادر موسی (ع)» نگرانند. تقریباً تمام مادران شعر پروین خوی نصیحت‌گری دارند و آن را وظیفه خود می‌دانند. از زبان کبوتر مادری به جوجه اش می‌خوانیم:

من اینجا چون نگهبانم تو چون گنج
نگردد شاخک بی بن برومند
تو را آسودگی باید مرا رنج
ز تو سعی و عمل باید ز من پند
(اعتصامی، ۱۱: ۱۳۷۲)

اندرز موش به فرزند نیز شنیدنی است:

موشکی را به مهر، مادر گفت
تله و دام و بند بسیار است
ای بسا رهنما که راهزن است
هنر نشیمن نه جلی هر شخصی است
که بسی گیر و دار در ره ماست
دهر بی باک و چرخ بی پرواست
ای بسا رنگ خوش که جان فرساست
هر گذرگه نه در خور هر پلست
(همان، ۲۰۹)

بی‌مادری و فقر بزرگترین دردی است که قهرمانان اشعار او از آن رنج می‌برند و بیش‌ترین شکایتشان هم از همین هاست:

روی مادر ندیده ام هرگز
دامن مادران خوش است چه شد
خواندم از شوق هر که را مادر
گل اگر بود مادر من بود
چشم طفل یتیم روشن نیست
که سر من به هیچ دلمن نیست
گفت بامن که مادر من نیست
چون که او نیست گل به گلشن نیست
یا

دختری خرد به مهمانی رفت
آن یک افکند بر ابروی گره
این یکی وصله‌ی زانوش نمود
گرچه آهسته‌سخن می‌گفتند
گفت خندید به افتاده سپهر
درزی منعوم و مفلس نه یکی است
مادرم دست بشست از هستی
شله‌ی موی من انگشت من است
مادری بوسه‌ی به دختر می‌داد
در صف دخترکی چند خزید
وین یکی جامه به یک سوی کشید
وان به پیراهن تنگش خندید
همه را گوش فرا داد و شنید
زان شما نیز به من می‌خندید
فقر از بهر من این جامه برید
دست شفقت به سر من نکشید
هیچ کس شانه برایم نخرید
کاش این درد به دل می‌گنجید

من کجا بوسه‌ی مادر دیدم / اشک بود آنکه ز رویم بوسید
خرّم آن طفل که بودش مادر / روشن آن دیده که رویش می دید
مادرم گوهر من بود ز دهر / زاغ گیتی گهرم را دزدید (همان، ۵۶)
مادرشدن از نظر پروین بسیار شیرین و ارزشمند است :
شیرین نشد چو زحمت مادر وظیفه‌ای / فرخنده تر ندیدم از این هیچ دفتری
(همان، ۷۸)

و بزرگ‌ترین مال و ثروت زن مهرمادری اوست :

توان و توش ره مرد چیست؟ یاری زن / حطام و ثروت زن چیست؟ مهر فرزندان
(همان، ۱۸۶)

گاه قهرمانانش آرزو و رویای مادرشدن دارند. از زبان پرنده‌ای می‌خوانیم :

بسی جستم به شوق از حلقه و بند / که خواهم داشت روزی مرغکی چند
هنوز آن ساعت فرخنده دور است / هنوز این لانه بی بانگ و سرور است
تنها یکبار زن در چهره نامادری نامهربان و بد طینت ظاهر می‌شود که دل دخترک
بی‌مادر را خون کرده است.

دختری خرد شکایت سر کرد / که مرا حادثه بی‌مادر کرد
دیگری آمد و در خانه نشست / صحبت از رسم و ره دیگر کرد
یاره و طوق زر من بفروخت / خود گلوبند ز سیم و زر کرد
سوخت انگشت من از آتش و آب / او به انگشت خود انگشتر کرد
دختر خویش به مکتب بسپرد / نام من کودن وی شعر کرد... (همان، ۶۲)

زن در شعر پروین مقام معشوقی ندارد. زن نه عاشق می‌شود و نه کسی عاشق او می‌گردد. عشق در شعر پروین شامل عشق مادر و فرزند و عشق به اخلاقیات و کمال است و رسم نیست که انسان‌ها - زن یا مرد - عاشق باشند. زن تنها از منظر انسانی نگریسته شده است انسانی که حق آموختن و حضور در جامعه را دارد و شایسته‌ی رسیدن به کمال است اما پروین مراقب است که این آگاهی زنان به چارچوب‌های جامعه لطمه نزنند. تنها در شعر «عهد خونین» است که بازی شکاری به ماکیانی ابراز عشق می‌کند که این عشق هم با هدف تشکیل خانواده و در راستای همان هدف مشترک یعنی تربیت فرزند است :

به بام قلعه‌ای باز شکاری / نمود از ماکیانی خواستگاری
که من ز آرایش ایام پاکم / ز تنهایی بسی اندوهناکم
ز بالاصبحگاهی دیدمت روی / پسند آمد مرا آن خلقت و خوی
چه زیبایی به هنگام چمیدن / چه دانایی به وقت چینه چیدن

هوای صحبت و پیوند داریم
اگر آزاد اگر در بند باشیم
تو آگه باشی از بام و من از در
مرا چون پاسبان بر در نشانی
چو گاه مرگ شد با هم بمیریم
(همان، ۱۷۸)

پذیره گر شوی خدمتگزاریم
بیا هم عهد و هم سوگند باشیم
تو از جوی آوری روزی من از جر
تو فرزندان به زیر پر نشانی
به روز عجز دست هم بگیریم

جالب است که در این جا هم زیبایی در کنار دانایی ماکیان، نظر باز را جلب کرده است نه عشق و دلبری یا زیبایی به تنهایی. البته این ابراز عشق نیز مقبول نمی‌افتد. روحیه تعقل، وقار و تدبیر و سنجیدگی پروین را در این شعر می‌توان دید. ماکیان با خونسردی و بدون این که ابراز عشق باز ذره‌ای احساسات او را تحریک کند پاسخ منفی می‌دهد. پروین غالباً زنان را مادر و دختران را بالقوه مادری بیند. مادر در بدو امر یک زن است، اما پروین نقش او را می‌بیند نه خود او را. «توجه و تاکید بسیار اغراق‌آمیز و پرمبالغه بر نقش مادری و تربیت و پرورش کودک توسط مادر از اصول قطعی و شگردهای مطلق و کارای نظام مرد سالارانه است؛ شگردی که به حاشیه سکوت و انزوا در نشانیدن زن را تضمین می‌کند.» (بهفر، ۱۵۲: ۱۳۸۱) به نظر می‌رسد پروین عمیقاً رویا و آرزوی مادر شدن داشته اما چون خود این حس را تجربه نکرده در شعر خود به این رویا جامه واقعیت پوشانده است. پروین در شعر «فرشته‌ی انس» حد و مرز رابطه زن و مرد را نیز ترسیم می‌کند. از نظر او زن و مرد دو شریکند که باید برای حفظ سرمایه‌شان که زندگی و فرزندان آن‌هاست با یکدیگر هم‌کاری و هم‌دلی داشته باشند. در حقیقت اشتراک در هدف است که زن و مرد را به هم پیوند می‌دهد و آن هدف، حفظ زندگی مشترک و تربیت فرزندان است. زن و مرد در آن یکسان هستند و کسی بر دیگری برتری ندارد، اما از عشق به زن سخنی نمی‌بینیم:

برای مرد کمال و برای زن نقصان
یکی لست کشتی و آن دیگری لست کشتیبان
دگر چه باک ز امواج و ورطه و طوفان
امید سعی و عمل هاست هم از این هم از آن
به روز سانحه تیمار خوار و پشتیبان
گهیش مرد و زمانیش زن گرفت عنان
(اعتصامی، ۱۷۶: ۱۳۷۲)

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت
وظیفه‌ی زن و مرد ای حکیم دانی چیست
چو ناخداست خردمند و کشتیش محکم
به روز حادثه اندریم حوادث دهر
به روزگار سلامت رفیق و یار شفیق
سمند عمر چو آغاز بد عنانی کرد

در شعر «دو محضر» پروین سعی دارد با برجسته کردن نقش زن و توانایی‌ها و هنر او در اداره‌ی خانه و خانواده با نگرش‌هایی که زن را حقیر و ناتوان می‌بینند یا نقش او را کم‌اهمیت

جلوه می‌دهند مبارزه کند، به‌ویژه که «قاضی کشر» با وجود تجربه بسیار محضرداری از رتق و فتق امور منزل باز می‌ماند و بدین وسیله اهمیت زن در خانه و نقش او در زندگی روشن می‌گردد. اصولاً پروین برای کانون خانواده قداست خاصی قائل است و زن را نقطه‌ی اتکای این بنیان مقدس می‌بیند.

یکی از نقدهایی که به پروین وارد شده، فقدان زبان زنانه در شعر اوست. «واقعیت این است که اگرچه پروین شاعری اندیشمند و به نوعی درگیر با مسائل اجتماعی بوده است، اما شیوه‌ی زبان و قوالبی را در بیان شعری خود به کار گرفته که ما امروز می‌توانیم آن را محافظه‌کارانه، ایمن و پرده‌پوشانه تلقی کنیم. شاید یکی از دلایل پذیرش عام شعر پروین در جامعه و مخالفت نشدن با آن هم‌سویی کامل پروین با سنت تاریخی - ادبی نهاد مردانه‌ی ادبیات به ویژه ادبیات کلاسیک در ایران باشد. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز او با این سنت و تلاش برای حفظ، تقلید و بازآفرینی آن نه تنها خللی به این پیشینه وارد نکرد، بلکه یک آقای پروین اعتصامی را نیز به این جامعه افزود.» (احمدی، ۲۱: ۱۳۸۴) نکته‌ی قابل توجه این جاست که حتی در زمان حیات پروین مسالمة‌ی مرد بودن او طرح شده و شاعر ناچار برای رفع اتهام از خود چنین سروده است:

از غبار فکر باطل پاک باید داشت دل تا بداند دیو کاین آینه جای گرد نیست
مرد پندارند پروین را چه برخی زاهل فضل این معما گفته نیکوتر که پروین مرد نیست
(اعتصامی، ۴۲۳: ۱۳۷۲)

این سخن در مورد قصاید پروین پذیرفتنی است. در قصاید او کم‌ترین نشانی از زنانگی نمی‌بینیم. اما به نظر می‌رسد زبان پروین در سایر اشعار به‌ویژه مناظراتش، یک نگاه زنانه و عاطفی است. چیزهایی که او بر می‌گزیند و دو طرف مناظراتش قرار می‌دهد و از زبان آن‌ها سخن می‌گوید، نشانی آشکار از یک سلیقه‌ی زنانه دارد. در شعر او طبیعت بی‌جان که اغلب زن خانه‌دار را احاطه کرده است مکرر به چشم می‌خورد. به‌نظر می‌رسد برخی از این مضامین برای نخستین بار در آشپزخانه‌ی در ذهن شاعر جرقه زده است. به عنوان مثال: سیر و پیاز، عدس، ماش، نخود، لوبیا، دیگ، تابه، نخ و سوزن و ... اما ظاهراً این نشانه‌ها برای زنانه شدن شعر پروین کفایت نمی‌کند: «پروین با رعایت همه چارچوب‌ها و قراردادهای ادبیات رسمی مردانه و زبان مردانه شعر سروده است. اگرچه گروهی در ماش و بنشن و دیگ و سوزن و ... خصلت‌های زنانه یافته‌اند و به همین علت شعر پروین را زنانه و زن‌نگر تعبیر کرده‌اند، اما نگرش پندآمیز پروین در قطعه، قصیده و به‌ویژه در غزل، نگاه ادبیات مردانه، کلاسیک و غیر زنانه است. از یاد نرود که همین زنانه پنداشتن شعر پروین به دلیل در سخن بودن ماش و بنشن و دیگ و قابل‌مخ‌بخش‌بندی از گونه‌ی مردانه است. البته در اندک اشعار پروین مانند:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی

ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو
 رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت
 جز مشتری سفته به بازار چه دیدی
 غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی؟
 (همان، ۴۲۴)

و اشعار کم شمار دیگری از وی آوای محبوبانه و آهسته‌ی زنانه‌ای را می‌توان شنود. «(بهفر، ۱۳۸۱:۱۵۱) در شعر پروین با زانی نجیب و سازگار و مطیع روبه‌رویم که رضا به تقدیر داده‌اند و هم و غم آن‌ها خانواده‌ی آن‌هاست. اغلب دخترکانی فقیرند یا پیرزنانی خسته و مظلوم یا مادرانی نگران و نصیحت‌گر. «زانی که در شعر پروین می‌آیندگاه اشخاص حقیقی‌اند گاه فرضی. در ضمن او نمادهایی هم برای زن دارد که به کمک آن می‌توان به نظر پروین درباره‌ی زن پی‌برد. زنان حقیقی زیاد یاد نشده‌اند مثل مریم و مادر عیسی. ولی زنان فرضی پروین نامهای فراوان دارند: دختریتیم، پیرزن گوزپشت، مادر، بیوه زن، همسر قاضی، پیرزن، عروس، زیبا صنم، دختر بی‌مادر، دختر فقیر، بانوی خیاط و ... از میان این زنان مادرو دختریتیم بارها تکرار می‌شوند. مادر همان صفات همیشگی، شناخته‌شده و پذیرفته شده‌ی سنت و اخلاق ما را دارد و یتیم همان صفت‌های وارد در ذهنیت عامه و شعر را. درجه‌ی دوم فضای شعر او را پیرزن پر می‌کند. عروس و صنم که از جلوه‌های نادر هستند در برجسته سازی فقر، نابرابری و تن پروری یاد می‌شوند.» (اکبری، ۱۳۸۶:۳۷۳) در نهایت ایده‌آل پروین بهبود یافتن وضع زنان است اما او مایل نیست ارزش‌ها و چارچوب‌های جامعه که غالباً مرد مدارانه است از هم بپاشد. آن چنان که زبان و لحن شعرش یکنواخت و غمگانه است تصویر و الگوی یکنواخت، کم‌تنوع و ایستایی هم از زن ارائه می‌دهد. صبوری، متانت و وقار که از ویژگی‌های شخصیت پروین است در شعر او و زنان شعرش نیز نمود دارد. در شعر پروین از عشق مرد به زن سخنی نیست تا چه رسد به عشق زن به مرد که مطرح شدنش در شرایط آن روزگار فاجعه بار بوده است.

۲-۲- سیمین بهبهانی:

سیمین برخیلی مشهور به سیمین بهبهانی در سال ۱۳۰۶ در تهران به دنیا آمد. پدرش عباس خلیلی نویسنده و روزنامه‌نگار و مادرش فخر عظمی زنی تحصیل کرده و آشنا به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و از فعالان عرصه‌ی اجتماع به‌ویژه جریان‌های دفاع از حقوق زن بود. هرچند پیوند پدر و مادرش به‌جدایی انجامیده بود، اما سیمین در محیطی فرهنگی و مانوس با شعر و ادب رشد کرد. در سال ۱۳۴۱ از دانشگاه تهران لیسانس حقوق گرفت. ازدواج نخست او با حسن بهبهانی که نام شعریش را هم از او گرفته دوام نداشت و با وجود سه فرزند از هم گسست. سالها بعد با منوچهر کوشیار ازدواج کرد. این بار به دلیل مرگ همسرش به جدایی بالاچار تن داد نخستین اثر وی **سه تار شکسته** در سال ۱۳۳۰ منتشر شد. پس از آن تاکنون سیمین همچنان به سرودن سرگرم است. **جای پا، مرمز، دشت ارژن،**

رستاخیز، خطی ز سرعت و از آتش، چلچراغ، یک دریچه آزادی نام دفتر شعرهای بعدی اوست. «ابتکار سیمین در کشف وزن‌های تازه عروضی و کاربرد آن‌ها، او را از نام‌آوران غزل فارسی ساخته است. تا جایی که او را نیمای غزل نامیده‌اند.» (ابو محبوب، ۵۷: ۱۳۸۲) علاوه بر نوآوری سیمین، کمیت اشعار او نیز درخور توجه است. او تا کنون بیش از ششصد قطعه شعر منتشر کرده است.

بهبهانی برخلاف پروین در اشعارش یک سیر صعودی را طی کرده است. مجموعه اشعار اولیه‌ی او مانند **جای پا**، **چلچراغ** و **مرمر** به لحاظ زبان و جوهره‌ی شعری در سطح است و شاعر در آن نگاهی اجتماعی اما سطحی و شعاری دارد، اما اندک اندک راه خود را می‌یابد. سیمین شرایط اجتماعی را در موقعیت نامناسب زنان موثر و مقصر می‌داند. «برابری زن و مرد ایرانی نیازمند آگاهی ذهنی و تعدیل پاره‌ای قوانین و تدوین پاره‌ای قوانین تازه است و این امر چنانچه حسن نیت وجود داشته باشد دور از دسترس نیست. اگر در جامعه‌ای شرایط نامساعدی حکم‌فرما باشد، گمان می‌کنم که زن و مرد هر دو به یکسان و به یک اندازه گرفتار رنج باشند. دلیلی نیست که زنان را مظلوم‌تر و ستم کشیده‌تر قلمداد کنیم. به هر صورت من مردان را محکوم نمی‌کنم. گناهی اگر هست از جهت قوانین و سنت‌ها و طرز تربیت افراد است و گمان ندارم که مردان ذاتاً بدخواه یا دشمن زنان باشند.» (بهبهانی، نقل از: همان، ۶۱) در جای دیگر می‌گوید: «من معتقدم زن می‌تواند کشتی شکسته را به نجات برساند و معتقدم که مظلوم نیست، در هم شکسته و خرد نیست. به همان اندازه که از ظالم نفرت دارم از مظلوم هم نفرت دارم. من چون زن هستم، هر نوع قبول ستم را از سوی زن گناه نابخشودنی او می‌دانم و هرگونه دلسوزی و ترخم را بر او توهین مستقیم به شمار می‌آورم. مردی که به زن ستم روا دارد بیمار است و زنی که این ستم را تاب بیاورد بیمارتر.» (بهبهانی، نقل از: بهفر، ۱۵۷: ۱۳۸۱) زن در شعر سیمین چهره‌های متعدد و جلوه‌های متنوع دارد. زنان خوب و بد وجود دارند، حسادت هست. زنی که تحمل هوویش را ندارد زهر در آب می‌ریزد تا یا هوویش بمیرد یا شوهرش و در نهایت بد شانسی، کودک نوزادش آن را می‌نوشد و زن ناله کنان به دنبال چاره می‌گردد. این سرانجام، حاصل بی وفایی و بی‌رحمی هم هست: گفتمت زن لیک تو زن نیستی / رو سوی مار سیناه آورده ام (بهبهانی، ۴۱: ۱۳۸۵)

و در جای دیگر مادری برای فرار از ننگ، کودک نامشروعش را بر سر راه می‌گذارد و طفل خوراک سنگ می‌گردد. زنان ساده و فریب خورده و خوش باور نیز هستند:

در من آشفته، سودا پروری رامی شناس
خوش خیالی را نگر خوش باوری رامی شناس
(همان، ۲۹۲)

نه پری گفتم غلط گفتم زنی سوداییم
یک زنم کز سادگی آسان به دام افتاده ام

در اشعار سیمین برای زنان فقیر و بدنام و مطرود جامعه هم جایی هست. مثل روسپی، واسطه و رقاصه. این زنان بیش از آن که نفرت برانگیز باشند ترحم برانگیزند. در شعر نغمه‌ی روسپی حس مادر نبودن دردی در دل یک زن است:

نه مرا همسر و هم‌بالینی که کشد دست وفا بر سر من
 نه مرا کودکی و دلبندی که برد زنگ غم از خاطر من
 (همان، ۲۲)

زن فقیر و مادری که قادر به برآوردن توقعات کودکانه فرزندش نیست، در اشعار سیمین چهره‌آشنایی است:

نق نق کنان که من پسته کودک روانه از پی بود
 زن ناله کرد آهسته پول از کجا بیارم من
 نوشابه بستنی سرسام یک سیر پسته صد تومان
 از رنج زندگی خسته اندیشه کرد زن با خود
 دیدست و چشم پوشیدست دیروز گردوی تازه
 باروز پیش پیوسته هرروز چشم پوشی هاش
 زن سوی او نگاه افکند کودک روانه از پی بود
 باران اشک‌ها شسته با دیده‌ای که خشمش را
 پر دید وای دزدیدی ناگاه جیب کودک را
 با یک دهان پر از پسته (همان، ۸۸۸) کودک چو پسته میخندید
 فقر تنها درد زنان شعر سیمین نیست گاه زنان اشراف نیز از این‌که عروسک باشند و وسیله‌ی کالایی تجملی دلگیرند:

نه تنها مرکب و کاخ توانگر میان دیگران ممتاز باید
 زن اشراف هم‌ملک است و این ملک ظریف و دلکش و طنابز باید
 مرا خواهد اگر هم‌بستر من دمادم با تجمل‌آشناتر
 مپندار ای زن عامی مپندار مرا از مرکب او پر بهاتر
 مرا حسرت به بخت آن زن آید که مردی رنجبر هم‌بستر اوست
 چنین زن زرخرید شوی خود نیست که هم کار و شریک و هم‌سراوست
 (همان، ۹۱)

علاوه بر فقر اختلافات خانوادگی و خشونت مردان نیز دل زنان را به درد آورده است. شعر «فعل مجهول» که شاعر آن را از زبان شاگردش نقل کرده است چنین مضمونی دارد: مادرم را زخانه بیرون کرد خواهرم را به‌مشت و سیلی کوفت

خواهر شیرخوار من نالید
تا سحر در کنار من نالید
این یکی اشک بود و آن خون بود
که کجارت و حال او چون بود
(همان، ۴۸۵)

شب دوش از گرسنگی تا صبح
سوخت در تاب تب برادر من
در غم آن دو تن دو دیده‌ی من
مادرم را دگر نمی‌دانم

سیمین نیز هم‌چون پروین به نقش مادر توجه دارد. او خود صاحب سه فرزند است و علاوه بر آن به اقتضای شغل معلمیش نسبت به شاگردانش نیز این حس مادرانه را داشته است. اما این حس در مقایسه با مادرانه‌های پروین کم رنگتر است:

بود الفتی مادرانه
گویی نه من اوستادم (همان، ۱۰۶)

با مکتب و دخترانم
گویی نه آنان سبق خوان

همسر و مادر شهید نیز در شعر او حضور دارند که شجاعت و صبر آن‌ها را می‌ستاید. این اشعار را سیمین در جریان جنگ تحمیلی سروده که در آن زنان حماسه‌ها آفریدند و فروغ و پروین در آن ایام در قید حیات نبوده‌اند تا بدانیم واکنش آن‌ها چه می‌بود:

با فرزند ایمان باید
می چرخد سر می چرخد
این سر در دامان باید
اکنون دیگر تا فردا
دیداری زین سان باید (همان، ۷۲۳)

شک، نه! مادر ایمان داشت
مادر، مادر دامانت
تا آرامد از چرخش
دختر دختر، ای زیبا
صحرا، محشر، میزان، پل

نه مقنعه نیلی نه جامه کبود است
(همان، ۶۳۳)

سیمین در ستایش از زنان شهدا لحنی حماسی دارد:
غرور و شرف بین که بیوه‌ی او را

برخی دیگر از زنان شعر سیمین عبارتند از :

دختر طناز، دختر رفاص، زن خسته، داغ‌دیده مادر، شوخ چشم، دختر گل‌پیکر، زن عامی
زن جوینده‌ی راه، مادر خجسته‌ی فرخ‌پی، زنی خامش و سنگین‌دل، دختر نارنج و پریزاد،
دخترک زهره دختری زاد نام دخترش غم، مامک پر مهر، بیوه، زن اسیر، سارا، دختران
پریسا، خاتون مادر، زن آشوبگر، دخترک افسونکار، دختر فقیر سیاه چرده‌ی ملیح، زن
سودایی، یک زن کز سادگی آسان به دام افتاده، زنی گنگ، زن کامجو، زنی لحظه‌وار، کنیزک
مطبخ زاد، ژاله سنگی در نقش زنی، هم‌بسترنازا، دوشیزه‌ای که او را حاجت به رنگ و بوی
نباشد. گذشته از این‌ها در شعر سیمین اشعاری با عنوان «کولی واره» وجود دارد. قهرمان
این اشعار کولی است که نماد زن است. کولی واره‌ها هر یک جلوه‌ای زیبا و متفاوت از زن است.

در فرهنگ ایرانی کلمه کولی مفاهیمی چون بی‌پروایی، بی‌قیدی، آزادی، پیوسته در حرکت بودن و گریز از سکون و سکوت را در خود دارد. دهخدا واژه کولی را « زن بی شرم، بسیار سخن و دشنام، پر داد و فریاد و ... » معنا کرده است و کولی‌گری در زبان فارسی باری منفی دارد و لغت‌نامه‌ها آن را مترادف با « غرشمالی، ارفگی و داد و فریاد بیهوده کردن » می‌دانند. اما سیمین از کلمه کولی آشنایی‌زدایی کرده و بار معنایی خاصی به آن بخشیده یعنی همان کاری که حافظ در مورد « پیر مغان » و « رند » انجام داده است. با این بار ارزشی جدید کولی نماد زن ایرانی یا خود شاعر است: « کولی منم، آه! آری / این جا به جز من کسی نیست؛ / تصویر کولی است پیدا / رویم در آینه تا هست » کولی سیمین انسانی آگاه است که آزادی را حق خود می‌داند. بی‌قید نیست اما عواطف و عشق خود را سانسور نمی‌کند. مرز شکن است، در پستو نمی‌نشیند و تاب مستوری ندارد. اطاعت کورکورانه و اسارت را بر نمی‌تابد. کولی انسانی مقتدر، پویا و توانمند است. هر چند که تنها و دلتنگ و خسته است:

کولی آواره تنهاست
 خسته ز ابهام و اندوه
 با مه و زنگار بی تو
 مانده به ناچار بی تو
 (همان، ۶۴۵)

بی‌وفایی و خیانت دیده است اما باز اسارت را نمی‌پذیرد:

نهاد بر در گوش
 چه رفت بر کولی
 نهاد بر در چشم
 چه جای لب آری
 به سبزه‌ی بستر
 تنیدگان با هم
 سکوت و صبر و رشک
 فشرده نایش را
 اما باز اسارت را نمی‌پذیرد و آزادی را تنها و بی یار و یاور حتی در غربت، برغزال خانگی
 خواجگان بودن ترجیح می‌دهد:

کولی! آواز غربتت
 باز اما بخوان بخوان
 چون غزالان خانگی
 جان آهوی دشت را
 جز غم روزگار نیست
 که جز این غم‌گسار نیست
 بندی خواجه نیستی
 الفتی با حصار نیست (همان، ۶۵۵)

و تنها در برابر عشق تسلیم می‌شود. این کولی چند چهره‌ی بی‌سامان تسلیم‌ناپذیر که

در برابر ستم و زرتسلیم نمی‌شود، در کنار درخت هم‌چون درخت به‌گونه‌ای تسلیم مطلق عشق است که آن‌سوی‌گونه‌ی کبودش را به دست سیلی سوار می‌سپارد:

آن سوی چهره‌ی او نیلی ز سیلی تو
وین سو گرفته فراز یعنی بزن که به جاست
در برق خنجر تو با استواری گم
آورده سینه به پیش یعنی بکش که رواست
(بهبهانی، نقل از: دهباشی، ۴۶۶: ۱۳۸۳)

و در نهایت برای اثبات حضور و به حرمت بودن خود ترانه می‌خواند تا سکوت دردمندانه‌ی زنان سرزمینش را به صدایی ماندگار بدل کند «که تنها صداست که می‌ماند.» (فروغ فرخزاد):

کولی به حرمت بودن باید ترانه بخوانی
شاید پیام حضوری به گوش‌ها برسانی
اعصار تیره‌ی دیرین در خود فشرده تنت را
بیرون‌گرا که چونقشی در سنگواره نمایی
کولی برای نمردن باید هلاک خموشی
یعنی به حرمت بودن باید ترانه بخوانی
(همان، ۶۳۳)

در مجموع نگاه سیمین نسبت به مسائل زنان، واقعی و وسیع است. نمونه‌های زنان شعر او در اجتماع فراوانند. او سعی دارد درون این زنان و عواطفشان را به نمایش بگذارد. در رابطه با مردان سیمین رابطه‌ای مبتنی بر تفاهم را می‌پسندد. هنگامی که درباره‌ی مردسالاری و نحوه‌ی انعکاس آن در آثار سیمین از او پرسیده می‌شود، می‌گوید: «من هیچ سالاری را قبول ندارم خواه زن خواه مرد. سالارمن عشق است. انسانیت است. روابط زن و مرد در نوشته‌های من به همان اندازه نقش دارد که روابط انسان با انسان و روابط انسان با جهان پیرامون. اگر در موردی از روابط زن و مرد لازم باشد که تحلیلی خاص داشته باشم این کار را می‌کنم. همان‌طور که در روابط دو مرد با هم یا دو زن با هم. برای من روابط زن و مرد بیش از سایر روابط قابل تأمل نیست.» (بهبهانی، نقل از ابو محبوب، ۶۲: ۱۳۸۲) سیمین از همدلی و همراهی زن و مرد سخن می‌گوید. و خود را یار مبارزه‌ی مرد می‌داند. در شعر «ای مرد» می‌گوید:

هم دوش نیز هستم و هم‌گام و هم‌طریق تنها گمان مدار که هم‌بسترت شدم
یک دست بوده‌ای توویک دست بی‌صدلست دست دگر به پیکر نام آورت شدم
دیگرتو در مبارزه بی‌یار نیستی یار ظریف و یاور سیمین برت شدم
(بهبهانی، ۳۷۸: ۱۳۸۵)

برعکس، پروین سیمین بارها از زندگی خصوصی خودش سخن می‌گوید. در شعر «عروسک فروشی» که درنگی بر زندگی خصوصیش است از هر دو مرد زندگیش یاد می‌کند: زندگی اولش را «بستر بی‌تمنای» می‌نامد و همسر دومش را «هم‌گام و همراه همسر» که یادش فراموش شدنی نیست:

در بستری بی‌تمنای
تا کودکانم برآمد
با تلخ و شیرین هستی
وان عشق و آغوش دیگر
گیرم شدش خاک بستر
در جای دیگر نیز از مردان زندگیش می‌گوید:

آزمون نخستین
عشق را پوچ می‌دید
دومی‌ن آن وفادار
مرد و مردانه می‌خواست
چشم ترسیده اما
تابه امکان عشقی
وقت پیوستگی‌ها
ابر می‌شد به چشم
یار، آن یار، آن یار
ماند چندان که مرگش

سیمین کتابی نیز دارد با عنوان «آن مرد، مرد همراهم» که در آن از همسر دومش سخن گفته و خاطراتی بیان کرده است. در نهایت باید گفت سیمین همه‌ی مردان را با یک چوب نمی‌راند؛ برخی را ظاهربین و کام‌جو معرفی می‌کند اما استثنا هم قائل می‌شود:

این گدایان به تمنای جوی سیم تنم
از تنم فرش هوس بافته خواهند و به عهد
چون چنار از سر خواهش همه دستند و تونه
رشته صدمرحله بستند و گسستند و تونه
(همان، ۳۳۰)

او طالب هم‌دلی و همراهی است و عشق را نمی‌پسندد، زیرا عشق حداقل در فضای فرهنگی و ادبی کلاسیک ما رابطه‌ای عمودی است نه رابطه‌ای مستقیم و مبتنی بر درک حضور دیگری. سیمین شعری خطاب به زنان دارد با عنوان «ای زن» که لحن پروین را فرا یاد می‌آورد:

از جسم و جلن و راحت خود کاهی
تا جان کودکان تو آساید
چون چنگ نغمه ساز فروخوندی
گفتی که جفت و یار توام اما
ما هر دو ایم رهرو یک مقصد
دستم بگیر از سر هم راهی
در این شعر ضمن تاکید بر ایثار و گذشت زن، صورت مطلوب زن و مرد را هم بیان می کند .
جالب است که از مرد عاشقی و شیدایی نمی خواهد و خواهان هم دلی و هم پایی و هم راهی
است. شاعر آینده او را به شرط این که جهل و نفاق را کنار بگذارد روشن می بیند:

این سان که در جبین تومی بینم
بر سرنوشت خویش خداوندی
ای زن به اتفاق کنون می کوش
بند نفاق پای تومی بندد
نگاست در صفت و جدایی هان
تا خود ز خواهشم چه اندیشی

کرسی نشین خانه ی شورایی
در کار خویش آگه و دانایی
کز تنگنای جهل برون آبی
این بند را بکوش که بگشایی
نام نکو به ننگ نیالایی
تا خود به پاسخم چه بفرمایی
(همان، ۹۵)

در مجموع سیمین ویژگی ها و خصایل انسانی را در انحصار یک جنس یا گروهی خاص از مردمان نمی داند. هر چند گرایش های فمینیستی دارد و مدافع حقوق زن است، اما نگرش او به فمینیسم لیبرال نزدیک است. « فمینیسم لیبرال فقدان حقوق مدنی و فرصت های برابر آموزشی را دلیل ستم بر زنان می داند و سعی دارد با انجام اصلاحاتی در این زمینه موقعیت زنان را بهبود بخشد.» (سجادی، ۱۳: ۱۳۸۴) او می خواهد زن و مرد را بیرون از قفس تنگ تعاریف زنانگی و مردانگی ببیند و بشناسد. از همین روست که نیک و بد، زشتی و زیبایی، داد و بی داد، دوستی و دشمنی، وفا و پیمان شکنی زن و مرد را در کنار یکدیگر گنجانده است.

و با وجود آن که سیمین نگاهی زنانه دارد، « زنانگی » ذهنیت وی را اسیر خود نکرده و در همه حال بشر را فارغ از جنسیت مد نظر قرار داده است.

« سیمین فمینیست است و مدافع حقوق زن اما فمینیستی آگاه از تاریخ و دانا به چرایی مردسالاری در تاریخ ایران و منصف در قضاوت های خود. در شعر او زهره (نماد تسلیم و رضا) و کولی (نماد حرکت و فریاد و اعتراض) دو نماد گوناگون از زن و ایلخان نماد مردسالاری یا سروری مرد است. تلاش بزرگ بشری در قرن اخیر در راه دستیابی به گوهر آزادی و برابری نوع

انسان بوده است و هست بی توجه به جنس و نژاد و زبان و مذهب و دیگر تفاوت‌های عرضی. «(دهباشی، ۲۶۸: ۱۳۸۳) ظاهراً سیمین اعتقاد چندانی به زبان و نگاه خاص زنانه ندارد» در سال ۵۸ درباره‌ی شاعر زن می‌گوید: "من از یدک کشیدن لفظ زن به دنبال کلمه‌ی شاعر سخت بیزارم. یعنی چه؟ آدم یا شاعر هست یا نیست. اگر هست که مرد و زن بودنش نمی‌تواند در شخصیت او یا در وظایف و مسولیت‌های او تاثیری بگذارد." اما بعدها آن را کاملاً هم نفی نمی‌کند و تفاوت در هنر زن و مرد را می‌پذیرد گویا عقیده او با گذر زمان تعدیل شده است، وی نظر خود را درباره تساوی شعر زن و مرد چنین تکرار می‌کند: روشن است که بیان زن، مادرانه و زنانه و دید او مهربان‌تر و احساسی‌تر است. با این همه این مساله یک قاعده کلی نمی‌تواند بود اما به روی هم من از این زنجیری که میان شاعر زن و شاعر مرد می‌کشند در رنجم.» (ابومحجوب، ۵۷: ۱۳۸۲) با وجود گرایش به اندیشه‌های فمینیستی، رگه‌های مردسالاری را در شعر او نیز می‌توان دید. در ژرف ساخت اندیشه‌ی او باز مرد بر زن برتری‌هایی دارد و گر نه لزومی نداشت مرد بودن را افتخاری برای خود محسوب کند و مقاوم بودن را صفتی مردانه به‌شمار آورد:

مردانه باش و مقاوم من نیز با تو چنینم
سیمین به عرصه‌ی تو فان مرداست اگر چه نه مرداست
(بهبهانی، ۹۰۳: ۹۰۳)

او حتی این باور رایج میان عوام را که زن از دنده‌ی چپ مرد آفریده شده و ظاهراً در تورات نیز بیان شده به تصویر کشیده است. این جا هم باز زن زایده‌ای بر وجود مرد است که تصویر او از اشاره‌ای به «مشی و مشیانه» نیز خالی نیست:

از پهلوی چپ آدم چون ساق نازک ریواس
سر برکشید هم زادی غم‌خوار و یار و هم‌دم شد (همان، ۷۴۶)
جالب این جاست که این خلقت حوا پس از سجده‌ی فرشتگان به آدم صورت گرفته پس حوا مسجود فرشتگان نبوده و ملایک تنها بر آدم سجده کرده‌اند.

سیمین از احساسات زنانه نیز سخن می‌گوید؛ احساساتی که گاه تلاش برای پنهان کردنش داشته اما نمی‌توانسته است. شعر زیر نمونه‌ای از تعارض درونی اوست که او را به دوره‌ی اول شعر فروغ نزدیک می‌کند: وی پس از توصیفاتی اروتیک چنین می‌گوید:

باغی پر از نوازشم من سر تا به پای خواهش‌م من
یک دشت بوسه غنچه غنچه سر می زند ز گلشن من
انگار باغ مهرگانی آغوش پربهار دارد
هنگام رانمی‌شناسد هنگامه‌ی شکفتن من

مست از طلب زنی پریرو
سر می کشد ز روزن من
من با حیای کودکانه
در پوشش من من من
خواهم به راه بازش آرم
ننگی نهد به دامن من
از این دوگانه بازی ما
بس بی حیاست آن زن من
(همان، ۸۵۹)

و در جاهای دیگر احساسات خود را نسبت به معشوق مرد بدون پرده پوشی بیان می کند
آن هم با زبان و لحنی زنانه که تا قبل از او و فروغ بسیار کم سابقه بوده است:

دامنی ز گل دارم بر چه کس بیفشانم
ورنه اینچنین پر گل تا سحر نمی مانم
صد بهار گرمی ز سر زد از زمستانم
(همان، ۲۹۶)

گویی نهفته در سرشتم
می رانمش ز در به تندی
زن با جسارتی زنانه
این اوی اوی اوست عریان
من هر زمان به پارسایی
او هر نفس به شوخ چشمی
ای دوست مانده ای به حیرت
بس شرم روست این من او

چون درخت فروردین پر شکوفه شد جانم
ای نسیم جان پرور امشب از برم بگذر
لاله وار خورشیدی در دلم شکوفاشد

۲-۳- فروغ فرخزاد:

فروغ فرخزاد در سال ۱۳۱۳ در تهران متولد شد. پدرش مردی نظامی و مقرراتی اما علاقمند به شعر و ادب بود. همین علاقه‌ی پدر سبب شد فروغ از کودکی به خواندن کتاب‌های شعر بپردازد و با شعر انس گیرد؛ انسی که در سال‌های بعد به حد عشق رسید. فروغ پس از پایان دوره‌ی متوسطه به هنرستان بانوان رفت. در شانزده سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد و صاحب پسری شد اما او نیز به زودی طعم تلخ طلاق را چشید. **اسیر** اولین دفتر شعر اوست که در ۱۳۳۱ به چاپ رسید. پس از آن **دیوار** و **عصیان** را چاپ کرد. چاپ **تولدی دیگر** در سال ۱۳۴۲ نقطه عطفی در زندگی وی به حساب می آید.

فروغ در سال ۱۳۴۵ بر اثر تصادف جان خود را از دست داد. **ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد** آخرین دفتر شعر اوست. فروغ از بحث برانگیزترین چهره‌های ادبیات معاصر ایران است که هواداران و منتقدان بسیار داشته است. (ر.ک. فروغ فرخزاد، مقدمه: ۱۳۷۸) وی با سرودن ۱۲۸ شعر بدیع در طول ۱۵ سال جایگاه ویژه‌ای در ادبیات معاصر ایران یافته است. دوره‌ی شاعری فروغ را به دو دوره می توان تقسیم کرد: دوره‌ی اول قبل از **تولدی دیگر** که در واقع تمرین شاعری اوست در این دوره تنها موفقیت فروغ در ابراز شجاعانه‌ی عقاید اوست. دوره‌ی دوم با **تولدی دیگر** آغاز می شود که شاعر ماندگاریش را مدیون این اشعار است. فروغ در

اشعارش با نگرش و زبان ویژه‌ی خود سخن خود می‌گوید و سنت ستیز و شالوده شکن است. شعر فروغ فریاد اعتراض زن معاصر بر سرتمام سنت‌ها و قراردادهای محدودکننده‌ی زن است. فروغ در بیست سالگی می‌گوید: «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن‌ها با مردان است. من به رنجهایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن‌ها به کار می‌برم. آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های علمی و هنری و اجتماعی بانوان است. آرزوی من این است که مردان ایرانی از خودپرستی دست بکشند و به زن‌ها اجازه بدهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند.» (فرخزاد، نقل از: جلالی، ۵۹: ۱۳۷۷) فروغ در زندگی، شعر و اندیشه‌اش تحولی عمیق داشته است. «در این سیر تحول است که نخست با جسارت او در شکستن سد و بند اخلاق و ضابطه‌های مرد ستاینده و مردپسندانه و مردپذیرانه جامعه رو به روییم. سد و بندها و ضابطه‌هایی که نیمی از انسان‌ها را به سبب زن بودن نه تنها به جنس دوم که به آدم دست‌دوم با سمتی مضاعف یا محرومیتی عظیم‌تر از محرومیت عمومی و عادی دست به گریبان کرده است.

کم‌کم درمی‌یابیم که شاعر با شجاعتی بیش‌تر و آگاهی افزایش‌یابنده‌ای این پوسته را می‌ترکاند و از عروسک لوکس و کالای اندرونی مردان به انسانی درگیر با همه‌ی حیات بدل می‌شود. تولد دیگر او را از زنی به تعبیر خودش ساده و احمق به یک انسان و عاشق پرشور زندگی تبدیل می‌کند که می‌خواهد به عصیان برضد مناسبات غیربشری بپردازد و بخروشد.» (مختاری، ۶۲۸: ۱۳۷۸) فروغ در اشعار اولیه غالباً به بیان مسائل خصوصی می‌پرداخت، اما اندک اندک دنیای خود را وسعت بخشید و نگاهش رنگ فلسفی گرفت آن‌چنان که به عمق مسائل حیات و اجتماع توجه کرد.

فروغ آگاهانه زبان زنانه را در شعر خود به کار می‌برد و در برجسته کردن آن تعمد دارد: «شعر من یک مقدار حالت زنانه دارد، خب این خیلی طبیعی است که به علت زن بودنم است. من خوشبختانه یک زنم اما اگر پای سنجش ارزش‌های هنری پیش بیاید فکر می‌کنم دیگر جنسیت نمی‌تواند مطرح باشد. طبیعی است که یک زن به علت شرایط جسمانی، حسی و روحیش به مسائلی توجه کند که شاید مورد توجه یک مرد نباشد و یک دید زنانه نسبت به مسائلی بدهد که با مال مرد فرق می‌کند.» (فرخزاد، نقل از: جلالی، ۱۷۴: ۱۳۷۷) در جای دیگر می‌گوید: «من یک زن هستم و تصمیم دارم که در شعرم هم‌چنان زن باقی بمانم و به هیچ وجه خیال بازگشت ندارم.» (فرخزاد، نقل از: لنگرودی، ۱۱۵: ۱۳۷۰) یکی از نمادهای زنانگی شعر فروغ توجه به حس مادری است آن‌چنانکه پروین و سیمین نیز هر یک متناسب با بافت کلام و اندیشه‌ی خود به آن توجه کرده بودند. موضوع مادر در شعر فروغ از دو دیدگاه قابل بررسی است اول از دیدگاه حس مادر به فرزند و بعد مادر از دیدگاه فرزند.

در شعرهای دوره‌ی اول حس اول مشهودتر است. احساس رنج یک مادر به هنگام بیماری کودکش در شعر زیر پیداست تا حدی که دعا می‌کند بمیرد اما کودکش رنج نکشد:

طفلی غنوده در بر من بیمار	با گونه‌های سرخ تب آلوده
با گیسوان در هم آشفته	تا نیمه شب ز درد نیاسوده
هر دم میان پنجه‌ی من لرزد	انگشت‌های لاغر و تبادارش
من ناله می‌کنم که خداوندا	جانم بگیر و کم بده آزارش

(فرخزاد، ۷۴: ۱۳۷۶)

در شعر دیگر که فروغ در آن از فرزندش «کامیار» یاد می‌کند و سرشار از احساسات لطیف مادرانه است، احساس گناه و ناامیدی او پیداست. این شعر مربوط به دورانی است که فروغ با همسرش اختلاف داشته و از نظر روحی در فشار بوده است. به هر حال این احساس گناه در شعر فروغ بسیار قابل تأمل است:

لای لای ای پسر کوچک من	دیده بر بند که شب آمده است
سر به دامان من خسته گذار	گوش کن بانگ قدم‌هایش را
نه برو دور شوای بدسیرت	دور شو از رخ تو بی‌زارم
کی توانی بر بانیش از من	تا که من در بر او بی‌دارم
ناگهان خامشی خانه شکست	دیو شب بانگ بر آورد که آه
بس کن ای زن که نترسم از تو	دامنت رنگ گناه است گناه
دیوم اماتوز من دیوتوری	مادر و دامن ننگ آلوده
آه بر دار سرش از دامن	طفلک پاک کجا آسوده
بانگ می میرد و در آتش درد	می گذارد دل چون آهن من
می‌کنم ناله که کامی کامی	وای بردار سر از دامن من (همان، ۵۴)

این حس مادرانه بعد ها کمال می‌یابد و از عشق ورزیدن به فرزند خویش به همه چیز تسری می‌یابد: «من خوشه‌های نارس گندم را به زیر پستان‌هایم می‌گیرم و شیر می‌دهم». فروغ نیز در مرحله‌ای به مادر شدن نگاهی رویایی و آرزومندانه دارد به طوری که جنبش جنین برای او کیف آوراست درحالی که به نظر می‌رسد دردناک باشد: «مرا پناه دهید ای زنان ساده‌ی کامل / که از ورای پوست، سرانگشت‌های نازکتان / مسیر جنبش کیف‌آور جنینی را دنبال می‌کند / و در شکاف گریبان‌تان / همیشه هوا به بوی شیر تازه در می‌آمیزد.» (همان، ۲۸۱)

اما فروغ آن‌جا که از منظر فرزند به مادر می‌نگرد سخنش لحنی فیلسوفانه و انتقادی به خود می‌نگرد و گاه از طنز نیز بهره‌ای دارد. فروغ با مقابل قراردادن مادر با خواهر و برادر در شعر

« دلم برای باغچه می سوزد » تفاوت نگرش دو نسل را به تصویر می کشد که در آن مادر سمبل سنت است و سادگی و تعبد نا اندیشیده و عامیانه و گاه خرافه گرایی از ویژگی های اوست. تعارض بین سنت و مدرنیسم در این شعر جالب قابل تامل است.

مادر تمام زندگیش سجاده ای است گسترده

در آستان وحشت دوزخ

مادر همیشه در ته هر چیزی

به دنبال جای پای معصیتی می گردد.

و فکر می کند که باغچه را کفر یک گیاه آلوده کرده است

مادر گناه کار طبیعی است

مادر تمام روز دعا می خواند

و فوت می کند به تمام گل ها

و فوت می کند به تمام ماهی ها

و فوت می کند به خودش

مادر در انتظار ظهور است. (همان، ۳۴۰)

به نظر می رسد هم گام با تکامل زبان فروغ، نگاه او نسبت به مرد نیز تغییر یافته و از حالت احساسی صرف و قضاوت های شخصی به نوعی شناخت مناسبات و روابط انسانی رسیده است. در اشعار اولیه فروغ، زنی شعر می گوید که عاشق و وصف کننده ی مرد است. او احساس خود را بدون سانسور بیان می کند. هر چند زبانش پخته نیست، اما چهره معشوق او واقعی است نه کلیشه ای و بدلی. تصویر مرد در ذهن او منفی است. مرد و مردان ۱۵ بار در دیوان فروغ به کار رفته است.

صفاتی که برای مرد می آورد: مرد پرغرور (۲) مرد ای موجود خودخواه (۲) مرد هوسران، مرد کور. علاوه بر این مضامینی هم که درباره ی مردان هست منفی است: بی وفایی و هوس جویی از این ویژگی هاست:

نه دگر هرگز نمی آید به دیدارم

در دل مردان کلمین مهر جلوی داست

و خود را سرزنش می کند که:

چرا در بستر آغوش او خفت

چرا امید بر عشقی عبث بست

به گوش عاشقی بیگانه خو گفت

چرا راز دل دیوانه اش را

(همان، ۵۰)

در جای دیگر از نگرش مرد نسبت به خود شکوه می کند:

او یک زن ساده لوح عادی بود (همان، ۷۰)

هر جا که نشست بی تامل گفت

اما در جاهایی هم لحن فروغ متفاوت می‌شود مثلاً:

خلوت خالی و خاموش مرا تو پر از خاطره کردی ای مرد
شعر من شعله‌ی احساس من است تو مرا شاعره کردی ای مرد (همان، ۶۲)
و گاه محدودیت‌هایی را که از آن‌ها گریخته است آرزو می‌کند:
پای مرا دوباره به زنجیرها ببند تافتنه و فریب ز جایم نیفکند (همان، ۷۳)
و از خطراتش با مرد مورد علاقه‌اش با حسرت یاد می‌کند:
باز تصویری غبار آلود زان شب کوچک شب می‌عدا
زان اتاق کوچک سرشار از سعادت‌های بی بنیاد (همان، ۹۶)
اما بعدها نگاهش نسبت به مرد نیز تغییر می‌کند. در شعر «معشوق من» دیدگاه جدید او را می‌توان دید. خوب که در چهره او دقیق شویم همان معیارهای جامعه‌ی مرد سالار را دارا ست. قدرت، خشونت و وحشیانه آزاد بودن از ویژگی‌های اوست و عشق او عشقی بدوی و غریزی است. مردی با ویژگی‌های پارادوکسیکال و تلفیقی از خشونت و مهر و زیبایی و زشتی یک انسان ساده نه بتی منزّه و مبرا:

معشوق من با آن تن برهنه بی شرم بر ساقهای نیرومندش چون مرگ ایستاد
گویی که بربری در برق پرتراوت دندان‌هایش مجذوب خون گرم شکاری است
او مردی است از قرون گذشته یادآور اصالت زیبایی
او با خلوص دوست می‌دارد،

ذرات زندگی را، ذرات خاک را، غم‌های آدمی را، غم‌های پاک را
معشوق من انسان ساده‌ای است

انسان ساده‌ای که من او را در سرزمین شوم عجایب
چون آخرین نشانه‌ی یک مذهب شگفت یافته‌ام (همان، ۲۵۲)

این تحول را در دیدگاه فروغ نسبت به زن نیز می‌توان دید. او در اشعار اولیه زنی معترض و عصیانگر است و بر همه سنت‌ها می‌تازد و جسارت فوق‌العاده‌ای دارد. « شعر فروغ فرخزاد از همان آغاز یعنی حتی در فرم توللی‌وارش هم با نوع بی سابقه‌ای از جسارت‌های بیانی عرضه شد. جسارت فروغ که همراه نوعی بی‌آلایشی در بیان هستی زنانه پنهان شده، پیشینه شعر زن در ایران را بر هم زد. » (احمدی، ۲۵: ۱۳۸۴)

صفت‌هایی که در شعر فروغ برای زن و دختر به کار رفته، گاه از زبان شاعر و گاه از زبان دیگران، عبارتند از: دختر خوشبخت، عروس خیالات دیر پا، زنان ساده کامل، دختر کوچیکه شاه پریون، ننه قمر خانم، کولی خانم، لچک به سر، خاله خانجایی، زن ساق و باسن و پستان

زن کوچک، مادر بزرگ، خواهر، مادر، دختر سیدجواد، زن ساده لوح عادی، زن افسونگر، زنی دامن‌کشان، زن بدبخت دل‌افسرده، زن افسرده‌ی مرموز، زنی دیوانه‌خو، زنی تنها، زن‌های باردار دختران نابالغ، دختران عاشق، زن افسرده، زنی که در کفن انتظار و عصمت خود خاک شد. او درباره‌ی زن می‌گوید:

شاید این را شنیده‌ای که زنان
ضعف خود را عیان نمی‌سازند
آه من هم زخم زنی که دلش
در دل آری و نه به لب دارند
راز دار و خموش و مکارند
در هوای تو می‌زند پر و بال
(فرخزاد، ۱۳۳: ۱۳۸۶)

گاه از این که زن است افسوس می‌خورد:

گفتم که بانگ هستی خود باشم
و از این که زن تنها وسیله‌ای برای کام‌جویی مرد قلم‌داد شده دلگیر است:
به او جز از هوس چیزی نگفتند
به هر جارفت در گوشش سرودند
اما در دو دفتر آخر این خوی عصیان فروکش کرده است. او دیگر زنی تنها و غمگین است که دیگر به ویران کردن و گسستن علاقمند نیست و به پیوستن می‌اندیشد. نهایت همه نیروها پیوستن است پیوستن. و از معلول به علت رسیده است. «اما این خواص فرهنگی سنتی و خصلت‌های بازدارنده در آغاز شعر فروغ، نمودی غالباً فردی پیدا می‌کند. شکایت و عصیان او از یافتن کسی که بتواند به تمامی بی‌واسطه با ذات او در آمیزد. اما کم‌کم عصیان عشق او برای شکستن موانع فرهنگی است که نمی‌گذارد رابطه‌ای پالوده و بی‌غش و آزاد و شایسته آدمی تحقق یابد.» (مختاری، ۵۸۹: ۱۳۷۸) در دوره‌های بعد نگاه او عمیق‌تر و سرشار از یاسی شکوهمند می‌گردد. او دیگر زنی تنهاست که تنهاییش ناشی از آگاهی اوست. در شعر «ایمان بی‌اوریم به آغاز فصل سرد» که با بیان تنهایی او آغاز می‌شود، نوعی بازگشت و تسلیم می‌بینیم دیگر نه روحیه‌ی ستیز دارد و نه گریز. او موقعیت خود را به‌خوبی یافته و شناخته است:

«در ساختار معنایی همین عبارت نوعی انفعال و اعتراف را می‌توان تشخیص داد این تاکید بر جنسیت در آثار شاعران مرد به ندرت دیده می‌شود و یا سویه‌ای کاملاً سلطه‌گرانه و مقتدرانه دارد. انگار مرد به مثابه ابر انسان، پیشاپیش تعریف و معرفی شده و این زن است که لاجرم نیاز به دیده شدن به شمار آمدن و تشریح خود دارد.» (احمدی، ۲۵: ۱۳۸۴) شعر «وهم سبز» فروغ نیز از این منظر بسیار قابل تامل است. «این شعر با بیان اندوه، غبن و تحسراً آغاز می‌شود و در ادامه تجربه‌ی شکست و ناکامی را مدام در خود تکرار می‌کند و نهایتاً

بر بازگشت به بنیان‌های زندگی سنتی زن ایرانی صحنه می‌گذارد و شاعر را در پی سرخوردگی از تجربه‌ی مدرنیسم و آوانگاردیسم فکری و رفتاری خود به شماتت خویش و نوعی استغائه‌ی او می‌دارد. جالب توجه است که فروغ نخستین زن شاعری است که با جسارتی ویژه از فکرهای خانگی بیرون زد و جهان وسیع‌تری را در اندیشه‌اش به خدمت گرفت و دقیقاً آسیب‌پذیری معصومانه‌ی او نسبت به همین جهان خود خواسته است که او را دچار حس ترس، یاس و رجعت می‌کند. آیا فروغ در جدال با جامعه‌اش کم می‌آورد؟ به هر صورت شعر «وهم سبز» ذهنیتی را بازتاب می‌دهد که متمایل به یک فضای خانگی و نیازمند حس آرامش و امنیت آن است «(همان، ۲۷) در جای دیگر می‌گوید: «من به یک خانه می‌اندیشم / با نفس‌های پیچک‌هایش رخوتناک/ و به نوزادی با لیخندی نامحدود». فروغ در مصاحبه‌ای می‌گوید: «شاید شعر نتواند ظاهراً مرا خوشبخت کند اما من خوشبختی را برای خودم به طرز دیگری معنی می‌کنم. خوشبختی برای من لباس خوب، زندگی خوب یا غذای خوب نیست. من وقتی خوشبخت هستم که روح من راضی است و شعر روح مرا راضی می‌کند.» (فرخزاد، نقل از: عابدی، ۲۲: ۱۳۷۷) اما گاهی عدول از این روحیه را در او می‌بینیم: «زندگی همین است یا باید خودت را با سعادت‌های زودیاب و معمول مثل بچه و شوهر و خانواده گول بزنی یا با سعادت‌های دیریاب و غیر معقول مثل شعر و سینما و هنر و از این مزخرفات! اما به هر حال همیشه تنها هستی و تنهایی تو را می‌خورد و خرد می‌کند.» (فرخزاد، نقل از: جلالی، ۱۲۶: ۱۳۷۷)

۳- نتیجه‌گیری

سه شاعری که نام بردیم برجسته‌ترین زنان شاعر روزگار ما محسوب می‌شوند. اگر بخواهیم فهرستی از شاعران زن معاصر تهیه کنیم بی‌شک نام آنان در صدر این فهرست خواهد بود. این سه اغلب یکدیگر را تداعی می‌کنند: «این طور نیست که زن بودن هر سه شاعر مذکور، علت این تداعی باشد بلکه بیش‌تر کیفیت تعامل آن‌ها با سنت فرهنگی روزگار خودشان است که نامشان را در کنار یکدیگر می‌نشانند. پروین شاعری است که در دل سنت ایستاده و اشعارش غالباً یاد آور باورهای زن سنتی ایرانی است. فروغ درست مقابل اوست یعنی او بر عکس پروین در برابر سنت فرهنگی قیام کرده است. او تبری به دست گرفته و بی‌محاپا - گاه با چشمانی بسته - ضربات ویرانگری را بر دیوارهای بتونی سنت فرهنگی وارد می‌آورد و به چیزی کم‌تر از خراب کردن این خانه نیز رضایت نمی‌دهد. سیمین درست در میان این دو قرار می‌گیرد. یعنی از دل سنت فرهنگی مرد سالار بیرون خزیده و آرام آرام و از سر حوصله به جدال با این سنت می‌پردازد، اما نه شتاب فروغ را دارد و نه می‌خواهد

آن چنان عصیان‌گرانه همه چیز را ویران کند.» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۳۸۱) پروین شخصیت زن سنتی ایران را ترسیم می‌کند؛ زنی مطیع و مظلوم و درون‌گرا. فروغ چهره‌ی زن مدرن را نقاشی می‌کند که زنی است معترض و خواهان استقلال و آزادی. زن در شعر پروین نه عاشق می‌شود نه معشوق و هر چه را که جامعه برای او رقم زد می‌پذیرد، اما زنی که فروغ معرفی می‌کند گاه عاشق است گاه معشوق و سعی دارد رویاهای خود را تحقق بخشد. سیمین زنی را معرفی می‌کند که نه کاملاً سنتی است و نه تماماً مدرن و بنابر مقتضیات به هر دو جانب گرایش دارد.

شعر زن نادیده گرفته شدن‌ها و تنهایی‌های او را در طول تاریخ فریاد می‌زند. پروین، سیمین و فروغ در دوره‌ی ما از این فریادگرانند. صدای آرام پروین در شعر سیمین رساتر می‌گردد و در شعر فروغ به فریاد تبدیل می‌شود.

منابع

- ۱- ابو محبوب، احمد. (۱۳۸۲). *گهواره سبز افرا*، چاپ اول، تهران: ثالث.
- ۲- احمدی، پگاه. (۱۳۷۷). *شعر زن از آغاز تا امروز*، چاپ اول، تهران: چشمه.
- ۳- اعتصامی، پروین. (۱۳۸۴). *دیوان پروین اعتصامی*، به کوشش منوچهر مظفریان، چاپ اول، تهران: نقش اندیش.
- ۴- اکبری، منوچهر. (۱۳۸۶). *مجموعه مقالات نکو داشت پروین اعتصامی*، تهران: خانه کتاب.
- ۵- بهبهانی، سیمین. (۱۳۸۵). *مجموعه اشعار*، چاپ سوم، تهران: نگاه.
- ۶- بهفر، مهری. (۱۳۸۱). *عشق در گذرگاه‌های شب زده*، چاپ اول، تهران: هیرمند.
- ۷- جلالی، بهروز. (۱۳۷۷). *جاودانه زیستن در اوج ماندن*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۸- دهباشی، علی. (۱۳۸۳). *زنی با دامنی از شعر*، چاپ اول، تهران: نگاه.
- ۹- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۸۵). *چشم انداز شعر نو فارسی*، تهران: ثالث.
- ۱۰- سجادی، سید مهدی. (۱۳۸۴). *فمنیسم در اندیشه‌ی پست مدرنیسم*، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، شماره ۲۹.
- ۱۱- عابدی، کامیار. (۱۳۷۷). *تنهاتر از یک برگ*، تهران: جام، چاپ اول.
- ۱۲- فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۶). *دیوان فروغ فرخزاد*، چاپ پنجم، تهران: اهورا.
- ۱۳- لنگرودی، شمس. (۱۳۷۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*، تهران: مرکز، جلد ۳.
- ۱۴- *مجموعه مقالات به مناسبت درگذشت پروین اعتصامی*، تهران: بیتا.
- ۱۵- مختاری، محمد. (۱۳۷۸). *انسان در شعر معاصر*، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.

Woman in Parvin Etesami, Simin Behbahani and Forough Farrokhzads` Poetry

Tahere Seyyed Rezaee

A faculty member of Payame Noor University and a PhD candidate in Persian language and literature

Abstract

A consequence of the constitutional revolution was attention to the problems and rights of women. It is well manifested in literature including both prose and poetry. This contemporary literature, therefore, is considered as a rich source of information on women and naturally the poems compose by women are worthy of close attention. The present paper studies WOMAN in the poems of three outstanding contemporary poets: Parvin Etesami, Simin Behbahani and Forough Farrokhzad and is an attempt to explain the mentality of these poets in this regard.

Key words: Parvin Etesami, Simin Behbahani, Forough Farrokhzad, Society, Woman.